

# ایران باستان

درگفت و گویا دکتر ایمان پور، استاد دانشگاه فردوسی مشهد

گفت و گو: مسعود جوادیان

اشاره

چندی پیش برای انجام گفت و گو با دکتر ایمان پور عازم مشهد مقدس شدم. دکتر جواد عباسی واسطه‌ی درخواست ما برای این گفت و گو بود. گفت و گو به منظور نظرخواهی درباره‌ی راهنمای برنامه‌ی درسی تاریخ در دوره‌ی پیش‌دانشگاهی صورت می‌گرفت. از آن‌جا که از طریق دکتر عباسی کم و بیش در جریان تکاپوهای علمی دکتر ایمان پور بودم، به نظرم رسید از فرصت استفاده کنم و گفت و گویی هم برای مجله ترتیب دهم. ایشان با گشاده‌رویی درخواستم را پذیرفت. پس در دفتر وی، در محل معاونت دانشکده‌ی ادبیات دانشگاه فردوسی به صحبت نشستیم و آن‌چه می‌خوانید، حاصل این نشست است.

■ جناب دکتر، رساله‌ی دکترای شما چه بود و در آن به چه نتایجی رسیدید؟

□ رساله‌ی فوق لیسانس من بحثی درباره‌ی دوره‌ی باستان، بخش ساسانیان بود و موضوع پایان‌نامه‌ام، رابطه‌ی دین و دولت در دوره‌ی ساسانیان. در دوره‌ی دکترای، به دوره‌ی هخامنشی پرداختم، من از دانشگاه منچستر انگلستان، در سال ۱۹۹۸ فارغ‌التحصیل شدم و موضوع پایان‌نامه‌ام «سرزمین پارس به عنوان خاستگاه پارسیان» بود. دلیل توجهم به سرزمین پارس هم این بود که در تاریخ ایران، این سرزمین نقش مهمی قبل و بعد از اسلام داشته است و دو امپراتوری بزرگ ایرانی، یعنی هخامنشی و ساسانی، در پارس شکل گرفتند. سرزمین پارس (فارس) چه ویژگی‌هایی داشته است که این دو امپراتوری



دکتر محمدتقی ایمان پور در سال ۱۳۳۷ در شهر بجنورد به دنیا آمد. دوره‌ی لیسانس تاریخ را در دانشگاه فردوسی مشهد، فوق لیسانس را در دانشگاه تهران و دوره‌ی دکترای را در دانشگاه منچستر انگلستان طی کرد. از وی مقالاتی در نشریات داخلی و خارجی منتشر شده که اغلب در زمینه‌ی ایران باستان است. وی تاکنون در چند کنفرانس خارجی نیز حضور یافته و در زمینه‌ی تخصصی خود (ایران عصر ساسانیان)، مقاله‌ای ارائه کرده است. دکتر ایمان پور در حال حاضر استادیار گروه تاریخ دانشگاه فردوسی است.

بزرگ در این سرزمین شکل گرفتند. در هر حال برای پرداختن به این موضوع، به طور طبیعی بحث سرزمین پارس و تمدن‌های پیشین پارس، پیش از آریاییان و بعد از مهاجرت آریاییان به ایران و پارس مطرح می‌شود و بعد شکل‌گیری سلسله‌ی هخامنشیان و موقعیت سرزمین پارس در زمان هخامنشیان.

سرزمین پارس در زاگرس جنوبی و دور از منطقه‌ی نفوذ قدرت‌های بین‌النهرین قرار داشت. درگیری‌های عیلام با آشور که آن‌ها را از منطقه‌ی انشان (فارس) غافل کرد، فرصت رشد و گسترش به پارسیان داد و باعث ظهور هخامنشیان در این منطقه شد.

■ می‌توانیم تشبیه کنیم این وضعیت را به وضعیت آمریکا در دو جنگ جهانی؟

□ بله. درباره‌ی جنگ جهانی دوم، همیشه به دانشجوینام می‌گویم، آمریکا به دور از صدمات جنگ، در عین این‌که نقش داشت، بهره‌اش را برد. جنگ باعث شد که بخش عظیمی از اروپا نابود شود و آمریکا هیچ آسیبی نبیند. پارسیان در جنگ‌ها شرکت کردند، در تشکیل اتحادیه با ایلام، ماد و مناطق دیگر مشارکت داشتند، اما چون پشت کوه‌های زاگرس بودند، هیچ آسیبی ندیدند. در زمان ساسانیان هم، درگیری پارتیان با روم و حضور مداوم در بین‌النهرین (تیسفون) این‌ها را از سرزمین پارس و حوادث آن‌ها غافل کرد و ناسیونالیسم ملی در پارس با رشد دین زردشت، گسترش یافت. وجود آثار کهن، چون آثار تخت جمشید نیز به رشد این ناسیونالیسم و آرزوی بازگشت به آن عصر طلایی کمک کرد. این شرایط به خاندان ساسانی فرصت رشد داد و وقتی پارتیان به خودشان آمدند، که دیگر دیر شده بود. در واقع، موقعیت جغرافیایی این فرصت را به آن‌ها داد

و آن‌ها هم به خوبی استفاده کردند. بعد از اسلام هم همین طور. مغولان به خراسان ایران حمله کردند، ولی آن قسمت از ایران به دلیل شرایط جغرافیایی‌اش و دور بودن از مسیر حرکت این تهاجمات، در امنیت بیشتری به سر برد و همین موضوع باعث رشد فرهنگی این منطقه شد.

■ مطلبی که فرمودید، من را یاد حرفی انداخت که اخیراً یکی از نویسندگان مطرح کرد. مرحوم مهندس حامی تا زمانی که در قید حیات بود، بر این نظر پای می‌فشرد که اسکندر و سپاهش اساساً پایشان را داخل ایران نگذاشتند. برای نظرش هم دلایلی می‌آورد و تا روزی هم که زنده بود، هیچ‌کس به طور مستند جوابی به مطالب کتاب معروف ایشان و این‌که حمله‌ی اسکندر به ایران یک دروغ تاریخی است، پیدا نکرد؛ شاید به این دلیل که ایشان متخصص تاریخ نبود، یا برعکس کسی توانایی جواب دادن به حرف‌هایش را نداشت. اخیراً نویسنده‌ای در کتابش مطرح کرده است که هخامنشیان برخلاف آن‌چه که پژوهشگران در این یکی دو سده گفته‌اند، قومی وحشی و بیابان‌گرد بیش نبودند که با هم‌دستی یهودیان آن زمان، اولاً به داخل ایران آمدند و تمدن طلایی آن زمان را نابود کردند و مردم را کشتند، بعد هم بابل را برای یهودیان گرفتند. فکر می‌کنید این حرف چه قدر مستند باشد؟ نظرتان راجع به این موضوع چیست؟

□ این بحث‌ها در واقع تاریخی نیست، بلکه بحث‌های سیاسی-ایدئولوژیکی است در پاسخ به افراطی‌گری‌های پیشین که تلاش داشت، به دلایل سیاسی از قوم آریا و دوره‌ی هخامنشی یا ساسانی، تصویری غیرواقعی ارائه دهد. ضمن این‌که گاهی ممکن است، نکته‌های درستی در این بحث‌ها یافت شود، ولی به دلیل سیاسی

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی



بودن، نداشتن نگرش تاریخی، و تحلیل نادرست، به تخریب و انکار واقعیت‌ها منجر شود. در مطالبی که شما فرمودید، واقعیتی هست. آریاییان فرهنگ والایی نداشتند. تمدن هخامنشی برگرفته از تمدن ایلامی و تمدن بین‌النهرین، و به خصوص نظام اداری هخامنشیان، متأثر از تمدن ایلامی‌ها بود. در معماری‌ها، مثلاً دروازه‌ی ملل همان دروازه‌ی کاخ‌های نینوا و مثل کاخ‌های آشوری‌هاست. این‌ها طبیعی است. رشد تمدن‌ها در واقع ناشی از همین تأثیرات و فراگیری‌هاست. این نمی‌تواند به عنوان یک ضعف تلقی شود و بعد ما همه چیز را انکار کنیم.

■ نکته‌ای که شما می‌فرمایید، فرق می‌کند با این که ما بگوییم، این‌ها آمدند و بر سر راهشان هرچه بود، نابود کردند.

□ اگر بخواهیم علمی نگاه کنیم، بحث مفصل می‌شود. آریاییان با زندگی در آسیای مرکزی، با کشاورزی و نوعی از مدنیت آشنا شدند. مسلماً آن‌ها مانند اقوام مغول نبودند. به تدریج به ایران رسیدند و به طرف پارس سرازیر شدند. در پارس، با تمدن‌های منطقه آشنا شدند، قسمت‌هایی را گرفتند و بعد هم که حاکمیت یافتند، توانستند سرزمین‌های وسیعی را از شمال آفریقا تا هند تحت سلطه درآورند. در عین حال، از تجربه‌های تمدن‌های گوناگون، از جمله آشوری‌ها و بابلی‌ها استفاده کردند و تمدنی را به وجود آوردند. در گذشته این طور جلوه می‌دادند که مثلاً تخت جمشید فقط زاده‌ی تفکر خاص هخامنشی است، درحالی‌که چنین نبود. خودشان هم می‌دانستند ولی به دلایل سیاسی این گونه مطرح می‌کردند. نمی‌خواستند علمی نگاه کنند، در صورتی که نگاه باید تاریخی باشد.

اگر با دید تاریخی نگاه کنیم، می‌بینیم که تأثیرپذیری و تأثیرگذاری امری طبیعی است و لازمه‌ی رشد تمدن‌ها، و آریاییان هم مستثنا نیستند. برای من که با این نگاه به تاریخ می‌پردازم، شباهت آثار تخت جمشید به آثار بین‌النهرین امری طبیعی است. مثلاً دروازه ملل هخامنشیان مثل دروازه آشوری‌هاست خوب طبیعی است که باشد این که نظام اداری هخامنشی از ایلام اقتباس شده باشد، یا ستون‌های تخت جمشید، متأثر از معماری یونانی باشد، به طور طبیعی اتفاق می‌افتد. این مسائل نه تنها ضعف نیست که قوت هم هست.

پادشاهان هخامنشی توانستند از این شرایط و امکانات استفاده کنند و آن را توسعه دهند یا مثلاً اگر بپذیریم کورش یهودی بوده است، مگر اشکال دارد؟ مگر قرار است که کورش مثل امروز ما، مسلمان باشد؟ طبیعی است که در هر دوره‌ای ارزش‌های خاصی حاکم است. قرار نیست که ما امروز بنشینیم و گذشتگان را به خاطر دین و مذهبشان محکوم کنیم. همه‌ی این‌ها ناشی از آن است که ما تاریخی را سیاسی کرده‌ایم. بر فرض اثبات این که کورش یهودی بوده است، چیزی از ارزشمندی او کم نمی‌کند. نباید این را وسیله‌ای قرار دهیم برای انکار و کوبیدن بخشی از فرهنگ و تمدن ایران و انکار

تلاش‌های کسانی که کشوری چون ایران عزیز را برای ما حفظ کردند. یا مثلاً پذیرش این که پارتیان طرف‌دار فرهنگ یونانی بودند، دلیل نمی‌شود که ما همه‌ی دستاوردهای آن‌ها را انکار کنیم.

■ این تمایل به فرهنگ یونانی را در کتیبه‌ها و سکه‌هایشان داریم. □ طبیعی است. چون مدت زیادی سلوکیان حاکم بودند، فرهنگ یونانی حاکم است. ساسانیان هم کتیبه‌هایشان تا حدودی یونانی است، چون فرهنگ یونانی گسترش پیدا کرده و به طور طبیعی این‌ها مجبورند به این شکل بنویسند.

■ می‌خواهم مطلبی را به صورت یک سؤال مطرح کنم. کشته شدن بردیا باعث برداشت‌ها و نظریات مختلفی شده است. به نظر می‌رسد که در تاریخ این معما ناگشوده خواهد ماند که بالاخره بردیا به دست کمبوجیه کشته شده است یا به دست داریوش. یعنی گئومات، بردیای دروغین نبود و واقعاً خود بردیا بود؟ شما در این زمینه مطالعه داشته‌اید؟ □ بله، این مسئله ناگشوده است. در این که داریوش، جوان ماجراجویی بود، شکی نیست. مثلاً وقتی که کوروش در شمال دریای خزر با اقوام مهاجم می‌جنگید، خبر رسید که داریوش در پارس مشکل ایجاد کرده است. ویشناسب، پدر داریوش هم همراه کورش بود. کورش او را فرستاد و گفت برو فرزندان را آرام کن. داریوش احساس می‌کرد که حق خانواده‌اش پایمال شده است. پدران داریوش در پارس زیر نظر حاکمیت شاخه‌ی اصلی کورش حکومت می‌کردند. مادر کورش مادی بود و مادها خیلی در دربار کورش و کمبوجیه نفوذ کرده بودند. این سبب حسادت داریوش به آن‌ها می‌شد. حتی گئومات را هم به نوعی مادی جلوه می‌دادند.

موضوع این است که بردیا، بردیای واقعی، برادر کمبوجیه بود و کمبوجیه او را نکشته است. داریوش همراه کمبوجیه به مصر رفت، ولی ظاهراً به نحوی برگشت و بردیا را کشت و حکومت را به شاخه‌ی خودش منتقل کرد. او ۱۹ شورش را در دو سال، آن هم در سرزمین پارس، عیلام، ماد و بابل به شدت سرکوب کرد. حتی عیلام سه بار شورش کرد. او با بی‌رحمی در ایلام و در بابل-چند بار در هرجا آشوب شده بود-شورش‌ها را سرکوب کرد. بزرگان می‌دانند چه خبر است، برای همین نمی‌توانند قبول کنند. محبوبیت کورش و خانواده‌اش، در میان مردم زیاد بود و برای همین نمی‌توانستند بپذیرند که داریوش حکومت را در قالب یک کودتا غصب کند. برای همین مقاومت‌ها در مقابل داریوش زیاد است. در هر حال، داریوش با خانواده‌ی پارسیان هم قسم می‌شوند. آن‌ها کسانی بودند که نسبت به شاخه‌ی کورش و حضور مادها در حکومت حسادت داشتند.

لذا بعد از کورش و در غیبت کمبوجیه، داریوش حکومت را با کشتن بردیا، برادر کمبوجیه، به دست می‌گیرد و بعد اقدام به دروغ‌پراکنی و جعلیات می‌کند که البته این بار در میان حکومت‌ها امری طبیعی است.

■ یک روایت این است که الواح داریوش را یهودیان دوره پهلوی ساخته‌اند.

□ همه‌ی این کتیبه‌ها متعلق به خود داریوش هستند که حتی به نام اجدادش، ارشام و آریارمنه و به منظور فراهم کردن مشروطیت برای خودش، جعل کرده است. البته امروزه مشخص شده است که نه تنها الواح زرین ارشام و آریارمنه، حتی کتیبه‌های پاسارگاد که به نام کورش هستند نیز، توسط داریوش و در راستای همان بحث کودتای او علیه کمبوجیه و شاخه‌ی کورش و به منظور ایجاد مشروعیت برای خودش بوده است. البته همان‌طور که گفتیم، بروز این مسائل در رقابت‌ها و نزاع‌های سیاسی امری طبیعی است.

امروز که در قرن ۲۱ اغلب حکومت‌ها دروغ می‌گویند، ما چه انتظاری از داریوش داریم؟ مقابل میلیون‌ها میلیون انسان دروغ می‌گویند. حالا آن‌هایی که نگاه تاریخی ندارند، از این موضوع می‌خواهند سوءاستفاده کنند. مثلاً چون داریوش در این مورد دروغ گفته است، می‌خواهند کل فرهنگ و تمدن ایرانی را زیر سؤال ببرند. واقعیت تاریخی این است که حتی کورش هم که ما این قدر او را بزرگ کرده‌ایم، با صلح امپراتوری تشکیل نداد، بلکه با شمشیر بود؛ واقعا قتل و عام کرد. اما در مقایسه با زمان خودش، کارهای بزرگی انجام داده است، حتی با آشوری‌ها مقایسه کنیم.

حال اگر این کورش یهودی باشد، چه اشکالی دارد؟ مگر یهودیان آن روز مثل شارون بودند؟ ولی وقتی نگاه سیاسی است، موضوع را با بحث فلسطینی‌ها قاطی می‌کنیم و کورش را هم خراب می‌کنیم. این بحث‌ها ناشی از افراطی‌گری‌هاست. البته اگر نگاه تاریخی و عینی داشته باشیم، اشکالی ندارد. می‌گویند آن آقا نمونه‌هایی می‌آورد، که مثلاً تخت جمشید برگرفته از معماری آشوریان است؛ خوب باشد، چه اشکالی دارد. تمدن‌ها رشد خود را مدیون تعامل هستند. مگر ایرادی دارد؟ مگر قرار بود، این‌ها تمدنشان را از آسیای مرکزی و جنوب سبیری با خودشان بیاورند؟ در گذشته این‌طور جلوه می‌دادند که تمدن هخامنشی زاده‌ی ذهن آن‌ها بوده است.

به دیگر سخن، این قضاوت‌ها درباره‌ی ایران باستان، اولاً ناشی

از نداشتن نگاه و بینش تاریخی به مسائل است، ثانیاً نوعی عکس‌العمل افراطی در مقابل کسانی است که در گذشته سعی کردند، به دلیل سیاسی، ایران باستان را به شکل دیگری جلوه دهند.

■ جناب دکتر، به نظر می‌رسد که در سال‌های اخیر، آثار زیادی درباره‌ی حکومت‌های ایران قبل از اسلام به فارسی ترجمه شده‌اند.

آیا به نظر جناب عالی این امر دلیل خاصی دارد؟

□ من فکر می‌کنم، کم‌توجهی رسانه‌های رسمی به این دوره‌ی تاریخی باعث اقبال عمومی به این دوره شده است. البته افرادی هم در جهت بهره‌برداری سیاسی، به این نیاز عمومی دامن زده‌اند.

■ جناب دکتر، از تحقیق‌هایتان بگوئید. اکنون چه کارهایی در دست تألیف یا ترجمه دارید؟

□ با توجه به این که پایان‌نامه‌ی کارشناسی ارشدم در رابطه با ساسانیان بود، لذا پیش از دوره‌ی دکتر، چندین مقاله درباره‌ی روحانیون زرتشتی، چون کریتر، تنس، آذریا و... در مجلات علمی-پژوهشی، از جمله فصل‌نامه‌ی مطالعات تاریخی، و مجله‌ی دانشکده‌ی ادبیات مشهد چاپ کرده‌ام.

اما بعد از دوره‌ی دکتر که مطالعاتم بیشتر روی دوره‌ی هخامنشی تمرکز یافت، اغلب نوشته‌ها و سخنرانی‌هایم مربوط به دوره‌ی هخامنشی بوده است و تاکنون در کنفرانس‌های متعددی در دانشگاه‌های انگلیس، چون آکسفورد، کمبریج، بیرمنگام، منچستر، ادینبورگ، و یا در دانشگاه لندن و همین‌طور در کشور آفریقای جنوبی و ایتالیا مقالاتی ارائه کرده‌ام که تعدادی از آن‌ها به چاپ رسیده است. همین‌طور دو مقاله در فصل‌نامه‌ی مطالعات تاریخی دانشکده‌ی ادبیات مشهد درباره‌ی داریوش و سرزمین پارس به چاپ رسانده‌ام. در حال حاضر هم کتاب «تاریخ سیاسی هخامنشی» را در دست نگارش دارم که متأسفانه به دلیل مشغله‌ی فراوان در دانشگاه هنوز به اتمام نرسیده است.

■ آقای دکتر، اخیراً بنده سفری به خوزستان داشتم. در این سفر از نزدیک چغازنبیل را بازدید کردم. به دلیل شباهت ظاهری بین نمای چغازنبیل با نمای مشهور پاسارگاد، انسان از خود می‌پرسد، آیا بین این دو می‌تواند رابطه‌ای باشد؟ آیا این شباهت می‌تواند کمکی به شناخت وضعیت اعتقادی این دو دوره و رابطه‌ی آن‌ها بکند؟

□ البته شباهت زیادی بین مقبره‌ی کورش و آثار چغازنبیل وجود ندارد. آثار چغازنبیل، بیشتر متأثر از معماری بین‌النهرین است، درحالی که مقبره‌ی کورش، متأثر از معماری آسیای صغیر. ولی در عین حال، این آثار هر یک در خود مفاهیم دینی و مذهبی خاصی را نهفته دارند که قابل بررسی است.

■ از این که وقت خود را در اختیار ما گذاشتید، سپاسگزارم و برای شما آرزوی توفیق دارم.